

لغات عربی پایه هشتم متوسطه

الف

أَمْرًا (الْمُرْءَةِ) : انسان	أَرْبَعَونَ، أَرْبَعِينَ: چهل	آباء: پدران «مفرد: آب»
إِمْرَأَة (الْمُرْأَةُ) : زن «نِسَاءٌ: زنان»	أَرْض: زمین	آخر: دیگر
أَمْسِ: دیروز	أَرْزَق: آبی	الله: خدایان «مفرد: إله»
أَمْنٌ: امنیت	أَزْهَار: شکوفه ها، گل ها	آ؟: آیا؟
إِنْ: حقيقة، قطعاً	«مفرد: زَهْرٌ، زَهْرَةٌ»	آب (أَبُو، أَبَا، أَبِي): پدر
أَنْ: كه	أَسْبُوع: هفتہ «جمع: أَسْبَعْ»	ایتسام: لبخند
أَنَا: من	أَسْرَة: خانواده	أبصار: دیدگان «مفرد: بَصَر»
أَنْتَ: تو «مدْكُرٌ»	أَسْنَان: دندان ها «مفرد: سِنٌّ»	ابن آدم: آدمی زاد «ابن: پسر، فرزند»
أَنْتِ: تو «مؤنَثٌ»	أَسْوَدَ: سیاه	أَبْيَض: سفید
أَنْثُمْ: شما «مدْكُرٌ»	إِشْتَرَى: خرید	أَتَى، يَأْتِي: آمد، می آید
أَنْتُمْ: شما «مشتَّى»	أَصْحَابُ الْمُهَمَّةِ: صاحبان شغل ها	إِثْنَا عَشَرَ: دوازده
أَنْتُنْ: شما «مؤنَثٌ»	أَصْفَرَ: زرد	إِثْنَانِ: دو
أَنْفُسُهُمْ: به خودشان «مفرد: نَفْسٌ»	إِضَاعَة: تلف کردن	الاثْنَيْنِ (يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ): دوشنبه
أَنْفَعَ: سودمندتر، سودمندترین	أَعْطَى: داد	أَجَابَ عَنْ: پاسخ داد
إِنْمَا: فقط	أَعْلَمَ: داناترین، داناتر	إِجَابَة: پاسخ
أَوْرَاق: برگ ها «مفرد: وَرَقٌ»	أَفَاضِلُ: شایستگان	أَحَبَّ، يُحِبُّ: دوست داشت، دوست دارد
أَوْسَطَ: میانه ترین	أَفْضَلُ: برتر، برترین	الْأَحَد (يَوْمُ الْأَحَدِ): یکشنبه
أُولَى: یکم، نخستین «مؤنَثٌ أَوْلَى»	أَقْدَامَ: پاهها «مفرد: قَدْمٌ»	أَحَدَ عَشَرَ: یازده
أُولَئِكَ: آنان	أَفْرِبَاء: خویشاوندان «مفرد: قَرِيبٌ»	إِحْدَى: یکی از
أَهْلًا وَسَهْلًا: خوش آمدید	أَقْمَار: ماه ها «مفرد: قَمَرٌ»	إِحْسَان: نیکی کردن
أَيِّ؟: کدام، چه؟	أَكْبَرَ: بزرگ تر	أَحْمَر: سرخ
أَيْنِ؟: کجا؟	أَكْلَ: خوردن	أَحْيَاء: زندگان «مفرد: حَيٌّ»
أَيْهَا، أَيْهُمَا: ای	أَلَا: هان	أَخ (أَخُو، أَخَا، أَخِي): برادر
أَيْضًا: همچنین	إِلَّا: به جز	«جمع: إِخْوَةٌ»
باء	الَّذِي: کسی که، که	أَخْتَ: خواهر «جمع: أَخْواتٍ»
بِ: به وسیله	الَّذِينَ: کسانی که	أَحَدَ، يَأْخُذُ: گرفت، برداشت / می گیرد، بر می دارد
باب: در «جمع: أَبْوَابٌ»	إِلَى: به، به سوی، تا	أَخْضَرَ: سبز
بارِد: سرد	إِلَى الْلَّفَاءِ: به امید دیدار	إِذَا: هرگاه، اگر
بِالْتَّاكِيد: البته	الْيَوْمُ: امروز	أَرَادُل: فرومایگان، آدم های پست
بائِع: فروشنده	أُمٌّ: مادر «جمع: أُمَّهَاتٍ»	الْأَرْبِيعَاء (يَوْمُ الْأَرْبِيعَاء): چهارشنبه
بِحَاجَة: نیازمند	أَمَامَ: رو به رو	أَرْبَعَة: چهار
بَحَثَ عَنْ، يَبْحَثُ عَنْ: دنبال ...	أَمَانَ: امنیت	
گشت، دنبال ... می گردد	أَمْرَ، يَأْمُرُ: دستورداد، دستور	
بَخْر: دریا	می دهد	

جَهْلٌ : نادانی	ثَانِيَةُ عَشَرَ، ثَانِيَةُ عَشْرَةُ : دوازدهم
جَيْدًا : خوب، به خوبی	الْلَّاثَاتَه (يَوْمُ الْلَّاثَاتَه) : سه شنبه
حاء	
حاديَ عَشَرَ، حاديَةَ عَشْرَةَ : یازدهم	ثَلَاثَتَه : سه
حَارٌ : گرم	ثُمُّ : سپس
حَافِلَه : اتوبوس «جمع: حافلات»	ثَمَانِيَه : هشت
حُبٌ : دوست داشتن	ثَمَرَه، ثَمَرَه : میوه
حُبوب مُسَكَّنه : قرص های مسکن	جِيم
(مفرد: حب)	
حَبِيبٌ : دوست	جَاهَه : آمد
حَجَرٌ : سنگ «جمع: أحجار، حِجَارة»	جَارٌ : همسایه «جمع: جَيْران»
حَدَادٌ : آهنگر	جَالِسٌ : نشسته
حَدَثٌ، يَحْدُثُ : اتفاق افتاد، اتفاق	جَاهِلٌ : نادان
می افتد	جَبَالٌ : کوه ها
حُدُودٌ : مرز، مرزها	جَبَلٌ : کوه
حَدِيقَه : باغ «جمع: حَدَائق»	جَدَه : پدر بزرگ
حَرَسٌ، يَحْرُسُ : نگهداری کرد /	جَدَاه : سپار
نگهبانی داد، نگهداری می کند /	جَدَارٌ : دیوار
نگهبانی می دهد	جَدَلٌ : ستیر
حَزَنٌ، يَحْزَنُ : غمگین شد، غمگین	جَدَه : مادر بزرگ
می شود	جَزَاءٌ : پاداش
حَزِينٌ : غمگین	جَلَبٌ، يَجْلِبُ : آوردن، می آورد
حُسَامٌ : شمشیر	جَلَسٌ، يَجْلِسُ : نشست،
حُسْنُ الْخُلُقِ : خوش اخلاقی	می نشینند
حُسْنُ الْعَهْدِ : خوش پیمانی	جَلِيسُ السَّوْءِ : همنشین بد
حُسْنٌ : خوبی	جَعَلٌ، يَجْعَلُ : قرار داد، قرار
حَسَنَه : خوب	می دهد
حَصَدَه، يَحْصُدُ : درو کرد، درو می کند	جَمَالٌ : زیبایی
حَطَبٌ : هیزم	جَمْعٌ، يَجْمَعُ : جمع کرد، جمع
حَفِظٌ، يَحْفَظُ : حفظ کرد، حفظ	می کند
می کند	جَمِيلٌ : زیبا
حَقِيقَه : کیف، چمدان «جمع: حقائب»	جَنْبَه : کثار
حَلْوانِيٌّ : شیرینی فروش	جَنَّه : بهشت
حَمَامَه : کبوتر	جُنْدِيٌّ : سرباز «جمع: جُنُود»

ثَانِيَهُ عَشَرَ، ثَانِيَهُ عَشْرَه : دوازدهم	بَدَأَه، يَبْدَأُه : شروع کرد به، شروع
الْلَّاثَاتَه (يَوْمُ الْلَّاثَاتَه) : سه شنبه	می کند به
ثَلَاثَتَه : سه	بِدَايَه : شروع
ثُمُّ : سپس	بُسْتَان : باغ «جمع: بَسَاتِين»
ثَمَانِيَه : هشت	بِسْهُولَه : به آسانی
ثَمَرَه، ثَمَرَه : میوه	بَسِيط : ساده
جِيم	بَعْدَما : پس از اینکه
جَاهَه : آمد	بَعِيدَه : دور
جَارٌ : همسایه «جمع: جَيْران»	بَقَرَه : گاو ماده
جَالِسٌ : نشسته	بَقَيٌّ : ماند
جَاهِلٌ : نادان	بِكُلٌّ سُرور : با کمال میل
جَبَالٌ : کوه ها	بَلْ : بلکه
جَبَلٌ : کوه	بِلا : بدون
جَدَه : پدر بزرگ	بِلَاد : کشور، شهرها «فرد: بَلَد»
جَدَاه : سپار	بِيم؟ : با چه چیزی؟ «بـ + ما»
جَدَارٌ : دیوار	بِنْتُ : دختر «جمع: بَنَات»
جَدَلٌ : ستیر	بَيْت : خانه
جَدَه : مادر بزرگ	بَيْع : فروش
جَزَاءٌ : پاداش	تَاء
جَلَبٌ، يَجْلِبُ : آوردن، می آورد	تَاسِعَه، تَاسِعَه : نهم
جَلَسٌ، يَجْلِسُ : نشست،	تَحْتُ : زیر
می نشینند	تِسْعَه : نه
جَلِيسُ السَّوْءِ : همنشین بد	تَعلُّم : یادگرفتن
جَعَلٌ، يَجْعَلُ : قرار داد، قرار	تَفَحَّص : سیب
می دهد	تَقَاعِدُه : بازنیستگی
جَمَالٌ : زیبایی	تَقدِيم : پیشرفت
جَمْعٌ، يَجْمَعُ : جمع کرد، جمع	تِلْكَ : آن «مؤنث»
می کند	تَمْرٌ : خرما
جَمِيلٌ : زیبا	تَهْمِيهَه : تهیه
جَنْبَه : کثار	ثَاء
جَنَّه : بهشت	ثَالِثٌ، ثَالِثَه : سوم
جُنْدِيٌّ : سرباز «جمع: جُنُود»	ثَامِنَه : هشتم
جَوَهَه : هوا	ثَانِيَهُ، ثَانِيَهُ : دوم
جَوَالٌ (الْهَاتِفُ الْجَوَالُ) : تلفن همراه	

زوجة: همسر «زوج: شوهر»

سین

سے، سَوْفَ: نشانه آیندہ

سابع، سَابِعَة: هفتم

ساجد: سجده کننده

ساحة: حیاط، میدان

سادس، سَادِسَة: ششم

سافر، يُسافِرُ: سفر کرد، سفرمی کند

سَأْل، يَسْأَلُ: پرسید، می پرسد

سائق: راننده

سبت: شنبه

سبعة: هفت

سبعين، سَبْعُونَ: هفتاد

ستة: شش

سَجَد، يَسْجُدُ: سجده کرد، سجده

می کند

سحاب: ابر

سخاوة: بخشندگی

سروال: شلوار

سفرة: سفر

سفرة علمیة: گردش علمی

سفينة: کشتی

سلام، يَسْلِمُ: سالم ماند، سالم

می ماند

سماء: آسمان «جمع: سماوات»

سمح لـ، يَسْمَحُ لـ: اجازه داد به

جازه می دهد به

سمیع، يَسْمَعُ: شنید، می شنود

سمک: ماهی «جمع: اسماک»

سنة: سال «جمع: سنتات»

سنة دراسية: سال تحصیلی

سوء: بدی، بد

سورة: سوره ها «مفرد: سوره»

سوق: بازار

دوران: چرخیدن

ذهب: روزگار

ذال

ذاهب: رفته

ذکر، يَذْكُرُ: یاد کرد، یاد می کند

ذلک: آن «مذکر»

ذنب: گناه «جمع: ذنوب»

ذهب: طلا

ذهب، يَدْهَبُ: رفت، می رود

ذهب: گرگ «جمع: ذئاب»

راء

رابع، رَابِعَة: چهارم

رأى: دید

رأي: نظر، فکر

رب: چه بسا

زیع: بهار

رجع، يَرْجِعُ: برگشت، برگشتن

رجل: مرد «جمع: رجال»

رجوع: برگشتن

رجيصة: ارزان

رُز: بروج

رسالة: نامه «جمع: رسائل»

رضاء: رضایت

رفع، يَرْفَعُ: بالا برد، برداشت /

بالامی برد، برگشتن

زنمان: انار

رياضة: ورزش

رياضي: ورزشکار

زاء

رَزْع، يَرْزَعُ: کاشت، می کارد

زميل، زَمِيلَة: هم شاگردی

زوار: زائران «مفرد: زائر»

حمل: بُردن، حمل کردن

جوار: گفت و گو

حوائج: نیازها «مفرد: حاجه»

حول: اطراف

حياء: شرم

حياة: زندگی

خاء

خاتم: انگشت

حاف: ترسید

خامس، خامسَة: پنجم

خائف: ترسیده، ترسان

خباز: نانوا

خبز: نان

خدم، يَخْدِمُ: خدمت کرد، خدمت

می کند

خرج، يَخْرُجُ: بیرون رفت، بیرون

می رود

خريف: پاییز

خرائن: گنجینه ها «مفرد: خزانه»

خسران: زیان

خشب: چوب «جمع: أَخْشَاب»

خطايا: گناهان، خطاهما

«مفرد: خطيئة»

خلف: پشت

خلق، يَخْلُقُ: آفرید، می آفریند

خمسة: پنج

الخميس (يوم الخميس): پنجم شنبه

خوف: ترس، ترسیدن

خير: بهتر، بهترین، خوبی

دال

دخل، يَدْخُلُ: داخل شد، داخل

می شود

دمغ: اشک «جمع: دُموع»

ظ

ظَلَمٌ، يَظْلِمُ: ستم کرد، ستم
می کند

ع

عاَشَ، يَعِيشُ: زندگی کرد، زندگی
می کند

عاَشَرَ، عَاشِرَةً: دهم

عاَلَمَ: جهان

عاَلَمِيَّ: جهانی، بین المللی

عاَلَمِينَ: جهانیان

عَبَاءَةً: چادر

عَبْدَ: بنده

عَبَرَ، يَعْبُرُ: عبور کرد، عبور می کند

عَبْرَةً: پند «جمع: عَبَر»

عَدَاؤَةً: دشمنی

عُدُوانَ: دشمنی

عَرَفَ، يَعْرَفُ: شناخت، دانست /

می شناسد، می داند

عِزَّةً: ارجمندی

عُشْ: لانه

عَشَاءً: شام

عَشَرَةً: ده

عَصْفُور: گنجشک «جمع: عَصَافِير»

عَفْوًاً: بخشنید

عَلَمً: پرچم «جمع: أَعْلَام»

عَلَمَ، يَعْلَمُ: دانست، می داند

عَلَىً: بر، روی

عَلَى الْيَمِينِ: سمت راست

عَلَى الْيَسَارِ: سمت چپ

عَلَيْكَ: بر تو، به زیانِ تو

عَلَيْكَ بِـ: بر تو لازم است...

تو باید ...

عَمِلَ، يَغْمَلُ: انجام داد، کار کرد /

صَدَاقَةً: دوستی

صَدَقَ، يَضْدُقُ: راست گفت، راست

می گوید

صَدِيقٌ: دوست «جمع: أَصْدِقَاء»

صَعَدَ، يَصْعَدُ: بالا رفت، بالا

می رود

صِغَرٌ: خُردسالی، کوچکی

صَغِيرٌ: کوچک

صَفَ: کلاس «جمع: صُفُوف»

صَلَادَةً: نماز

صُنْعٌ: ساختن

صَنْعَ، يَصْنَعُ: ساخت، می سازد

صُورَةً: عکس

صَيْفُ: تابستان

ضاد

ضَحَكَ، يَضْحَكُ: خنده،

می خنده

ضَرَبَ، يَضْرِبُ: زد، می زند

ضَعْطُ الدَّمِ: فشار خون

ضِيَافَةً: مهمانی

ضَيْفُ: مهمان «جمع: ضُيُوف»

طاء

طَالِبٌ: دانش آموز، دانشجو

«جمع: طُلَابٌ»

طَارِئٌ: پرندۀ

طَائِرَةً: هواپیما

طِبْ الْعَيْنَ: چشم پزشکی

طَبَاخٌ: آشپز

طَبَحَ، يَطْبَحُ: پخت، می پزد

طَرَقَ، يَطْرُقُ: کوبید، می کوبد

طَعَامٌ: خوراک «جمع: أَطْعَمَة»

طَلَبَ، يَطْلُبُ: درخواست کرد،

درخواست می کند

سَهْلٌ: آسان

سَيَارَةً: خودرو

سَيِّدٌ: آقا

سَيِّدَةً: خانم

شين

شَارِعٌ: خیابان

شَاهَدَ، يُشَاهِدُ: دید، می بیند

شَايٌ: چای

شَبَكَةً: تور

شِتَاءً: زمستان

شَجَرٌ، شَجَرَةً: درخت «جمع شَجَر»

أشجار»

شَرَابٌ: خربن

شَرِبٌ، يَشْرَبُ: نوشید، می نوشد

شَرَحٌ، يَشْرَحُ: شرح داد، شرح

می دهد

شُرْطِيٌّ: پلیس

شَعَرٌ، يَشْعُرُ: احساس ... کرد،

احساس ... می کند

شَكَرٌ، يَشْكُرُ: تشکر کرد، تشکر می

کند

شُكْرًا جَزِيلًا: بسیار متتشکرم

شَلَالٌ: آبشار «جمع: شَلَالات»

شَمْسٌ: خورشید

شَهْرٌ: ماه «جمع: شُهور»

صاد

صَادِقٌ: راستگو

صَارَ، يَصْبِرُ: شد، می شود

صَبَاحَ الْخَيْرِ، صَبَاحَ النُّورِ: صبح به

خیر

صِحَّةً: تندرستی

صَدَاعٌ: سردرد

قَمْح: گندم	خوشحال می شود	انجام می دهد، کار می کند
قَمْر: ماه «جمع: أَقْمَار»	فَرْس: اسب	عَمُود: ستون
قَمِيص: پیراهن	فُرْشَة: مسواک	عَنْ: درباره، از
قَوْل: گفتار	فَرِيَضَة: واجب دینی	عَنْب: انگور
قيمة: ارزش، قیمت	فُسْتَان: پیراهن زنانه «جمع: فَسَاتِين»	عِنْدُ: نزد، هنگام، داشتن
كاف	فَضْنَة:	فَضْنَة:
ك: مانند	نقره	انجام می دهد، کار می کند
كَ: مت، تو	فَطُور: صبحانه	عَمُود: ستون
كِ: مت، تو «مؤنث»	فَعْلٌ, يَفْعَلُ: انجام داد، انجام	عَنْ: درباره، از
كاتب: نویسنده	می دهد	عِنْب: انگور
كان: بود	فَعْلُ: کار، انجام دادن	عِنْدُ: نزد، هنگام، داشتن
كَانَ: گویا، انگار	فَلَاح: کشاورز	عِنْدَكَ: دارای، نزد تو
كَبِير: بزرگ	فُندُق:	عِنْدَمَا: وقتی که
كتَب, يَكْتُب: نوشت، می نویسد	هتل	عِيش: زندگی
كَتَم, يَكْتُم: پنهان کرد، پنهان می کند	فَوْقَ: بالا، روی	عِين: چشم، چشمeh «جمع: عَيْون»
كَثِير: بسیار	فَهْمَه, يَفْهَمُ: فهمید، می فهمد	غين
كَذَب, يَكْذِبُ: دروغ گفت، دروغ	في: در، داخل	غَابَة: جنگل
می گوید	فِي أَمَانِ اللَّهِ: خداحافظ	غَالِيَة: گران
كُرْهَةُ الْفَدَم: فوتبال «گُرمه: توب / الأَفَدَم: پا»	ق	غَايَة: پایان
كُرْهَةُ الْمِنْصَدَة: تنیس روی میز	قَادِم: آینده	غَدَاء: فردا
كُرْسِي: صندلی «جمع: كَرَاسِيّ»	قَاطِع: بُرْنده	غَدَار: ناهار
كَلام: سخن	قَافِلَة: کاروان «جمع: قَوَافِل»	غُراب: کلاح
كُمْ: بتان، شما «جمع مذکر»	قَالَ, يَقُولُ: گفت، می گوید	غُرفَة: اتاق
كم؟: چند؟، چقدر؟	قَالَ فِي تَفْسِيْهِ: با خودش گفت	غَرِيق: غرق شد، غرق می شود
كما: همان طور که	قَيلَ, يَقْبَلُ: پذیرفت، می پذیرد	غِرْلَان: آهوها «فرد: غَرَال»
كُمْما: بتان، شما «مشتئی»	قَبِيح: رشت	غَسَلَ, يَغْسِلُ: شست، می شوید
كُنْ: بتان، شما «مؤنث»	قَدَرَ, يَقْدِرُ: توانست، می تواند	غَصَبَ: خشم
كُنْر: گنج «جمع: كُنُوز»	قَدَفَ, يَقْدِفُ: انداخت، می اندازد	غَفَرَ, يَغْفِرُ: آمرزید، می آمرزد
كَوَكَب: ستاره	قَرَأً, يَقْرَأً: خواند، می خواند	فاء
كَيْف؟: چطور؟	قَرْبَ مِنْ, يَقْرُبُ مِنْ: نزدیک شد به،	فَ: پس
كَيْمِيَاء: شیمی	نزدیک می شود به	فَاعِل: انجام دهنده
لام	قَرِيبَ مِنْ: نزدیک به	فَاكِهَة: میوه «جمع: فَواكه»
	قَرِيهَة: روستا	فَائِز: برنده
	قَصِير: کوتاه	فَتحَ, يَفْتَحُ: باز کرد، باز می کند
	قَطَعَ, يَقْطَعُ: بُرید، می بُرد	فَحَصَ, يَفْحَصُ: معاینه کرد، معاینه
	قَلِيل: کم	می کند

مَنْ: هرگز، کسی که	مَجْهُول: ناشناخته، گمنام	لِ: دارد، برای
مِنْشَفَة: حوله	مُحَافَظَة: استان	لَا: حرف نفی مضارع
مِنْضَدَّة: میز	مُخْتَبَر: آزمایشگاه	لَا: نه، هیچ . . . نیست
مُنْتَظَمَةُ الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَةُ: سازمان ملل	مُدَارَاه: مدارا کردن	لَا فَرْقَ: هیچ فرقی نیست
مُتَحد	مُدَرَّس: معلم	لَاعِب: بازیکن
مَوْتُ: مرگ	مَدِينَة: شهر «جمع: مُدُن»	لَأْنَ: زیرا
مَوْظَف: کارمند	مُراجَعَة: دوره	لَيْسَ، يَلْبَسُ: پوشید، می پوشد
مُهِمَّةٌ إِدَارِيَّةٌ: مأموریت اداری	مَرْأَةُ (الْمَرْأَة): زن	لَذَا: بنابراین
مِهْنَة: شغل «جمع: مهن»	مَرَّة: بار، دفعه	لِسَان: زبان
مُهَنْدِسٌ زَرَاعِيٌّ: مهندس کشاورزی	مَرْضُ السُّكَّر: بیماری قند	لَعْبَ، يَلْعَبُ: بازی کرد، بازی می کند
نون	مَرْضَى: بیماران، «فرد: مَرِيض»	لُغَة: زبان
نَاه: یمان، - ما	مَسَاء: شب، بعد از ظهر	لِكَنْ (لِكْنُ): ولی
نَاجِح: موفق، پیروز	مُسَاعَدَة: کمک	لَكَ: برایت، به سود تو
نَار: آتش	مُسْتَوْصَف: درمانگاه	لَمَّا: هنگامی که
نَاس: مردم	مَسْرُور: خوشحال	لِمَاذَا؟: چرا؟
نَافِذَة: پنجره	مَسْمُوح: مجاز	لَمَنْ؟: مال چه کسی؟، مال چه کسانی؟
نَجَحَ، يَنْجَحُ: موفق شد، موفق	مِصْبَاح: چراغ «جمع: مَاصِبَح»	لَوْحَة: تابلو
می شود	مُصْحَف: قرآن	لَوْن: رنگ «جمع: ألوان»
نَحْنُ: ما	مَصْنَعَ: کارخانه	لَيْسَ: نیست
نَدِيم، يَنْدَمُ: پشیمان شد، پشیمان	مَطْعَم: غذاخوری، رستوران	لَيل: شب
می شود	مَعَ: با، همراه	میم
نِسَاء: زنان	مَعَ السَّلَامَة: به سلامت	مَا؟: چه، چه چیز، چیست؟
نَسِيَّ: فراموش کرد	مَعًا: باهم	مَا بِكَ؟: تو را چه می شود؟
نَسِيَان: فراموشی	مَعْجُونُ أَسْنَان: خمیر دندان	ما: حرف نفی ماضی
نَصَرَ، يَنْصُرُ: یاری کرد، یاری می کند	مِفْتَاح: کلید «جمع: مَفَاتِيح»	ماء: آب
نَصْر: یاری	مَكْتَبَة: کتابخانه	مَاذَا؟: چه، چه چیز؟
نَظَرَ: نگاه	مَلَابِس: لباس ها	مائِدة: سفره غذا
نَظَرَ، يَنْظُرُ: نگاه کرد، نگاه می کند	مَلْعَب: زمین بازی، ورزشگاه «جمع:	مَبْرُوك: مبارک
نظَفَ: پاکیزه	مَلَاعِب: ملائک	مبین: آشکارکننده
نَعَمْ: بله	مُمَرْض: پرستار	متَى: چه وقت
نَفْس: خود، همان	مَمْلُوِّء بِ: پُر از	مَجَالَسَة: همنشینی
نَفَعَ، يَنْفَعُ: سود رساند، سود	مِنْ: از	مُجِدّ: کوشانه
می رساند	مِنْ أَيْنَ؟: از کجا، اهل کجا؟	مَجْنُون: دیوانه
نَهَار: روز	مِنْ: چه کسی، چه کسانی؟	

نهاية: پایان

نَهْرٌ: رودخانه «جمع: نَهَارٌ»

نيّة: نیت «جمع: نیات»

واو

واحِب: تکلیف

واحد: یک

واسِع، واسِعَة: پهناور

واقِف: ایستاده

والِد: پدر

والِدَة: مادر

والَّدِين، والَّدَان: پدر و مادر

وجَدَ: پیدا کرد

وَجْح: درد

وَجْه: چهره

وَحْدَة: تنهایی

وَحْدَكَ: تو به تنهایی

وَحِيدَ: تنها

وَرَاء: پشت

وَرَدَة: گل

وَصْفَة: نسخه

وَصْلَ: رسید

وَقْعَ: افتاد

وَقْفَ: ایستاد

وَلَدَ: پسر، فرزند «جمع: أَوْلَادٌ»

وَلِيَ: یار «جمع: أَوْلَيَاءٌ»

ياء

يَ: ع، = من

يَا: ای

يَالَّيْثَنِي!: ای کاش من!

يَدَ: دست

يَسَارَ: چپ

يَعْتَمِدُ: اعتماد می کند

يَمِينَ: راست

يَوْمَ: روز «جمع: أَيَامٌ»

يَئِسَ: نامید شد

هـ

هُ: حش، = او، = آن «مدکر»

هَـا: حش، = او، = آن «مؤنث»

هَاتَانِ: این دو، اینها «مؤنث»

هَجْرَ: دوری

هَجَمَ، يَهْجُمُ: حمله کرد، حمله

می کند

هَذَا: این «مدکر»